

## گفتار سوم

# داریوش بزرگ

داریوش پور ویشْتِ اَسپَه پور اَرشامَه پور آریارَمَنَه پور چیش پیش بود که رشته تبارش در سه پست به تبار کوروش می رسید. چیش پیش در سال ۶۴۰ پم پارس و خوزستان را میان دو پسرش کوروش (جد اعلای کوروش بزرگ) و آریارَمَنَه (جد اعلای داریوش بزرگ) تقسیم کرده بود. بعدتر به گونه‌ئی که ما از آن آگاهی نداریم نیای کوروش نیای داریوش را از صحنه کنار زده به درجه دوم پائین آورده خود شاه پارس و خوزستان شده بود. از نظر خاندانی، پدر داریوش دست کمی از کوروش نداشت. زمانی که کوروش درگذشت، ویشْتِ اَسپَه و پدرش اَرشامَه هردو زنده بودند. بنا به روایت داریوش بزرگ در بغستان که می گوید پیش از او هشت تن از خاندان او شاه بوده اند، اَرشامَه نیز برای مدتی شاه بوده و چه بسا که کام بوجیه دوم، به خاطر یک دست کردن قدرت سیاسی، او را کنار زده باشد. وقتی داریوش به سلطنت نشست ویشْتِ اَسپَه و اَرشامَه زنده بودند. ویشْتِ اَسپَه در زمان کوروش و کام بوجیه شهریار پارت و هیرکانیه بود و در مرکز پارت استقرار داشت.

آیا می توان تردید کرد که اَرشامَه ی پیر پسران خودش را برای پادشاهی شایسته تر از پسران کوروش می دانسته؟ آیا پس از کوروش زمان آن فرارسیده بوده که بر سر فرزندان کوروش همان برسد که نیای کوروش با نیای داریوش کرد؟ هردو پسر کوروش (کام بوجیه و بردیه) در پی هم از میان رفتند تا داریوش نواده آریارَمَنَه بر اورنگ شاهنشاهی ئی که کورش با تدبیرش تشکیل داده بود تکیه بزنند. پس از آن نام افراد خانواده کوروش از صحنه کنار رفت و در نبشته های داریوش نه از کوروش به عنوان بنیانگذار شاهنشاهی و آفریننده سلطنتی که به دست داریوش افتاده بود تجلی شد و نه از خدماتش تقدیری به عمل آمد، و هر جا که لازم بود نامی از کوروش به میان آید به سادگی از او یاد شد بدون آنکه اشاره شود که او بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشیان بوده است. فرزندان نرینه کام بوجیه و بردیه به کلی کنار نهاده شدند به گونه ئی که تا پایان دوران هخامنشی هیچ نامی از نوادگان کوروش در میان نیست.

داریوش در گزارش بغستان از شش تن سپهدار و بزرگان پارسی نام می برد که دستیاران او در دستیابی به تخت و تاج بوده اند. اینها عبارت بودند از: ویندفرنه پور ویسپار، هوتته پور ثوخر، گاؤبروو پور مردونیه، وی درنه پور بغایغنه، بغ بوخس پور داتووهیه، اردومنش پور

و هو که. روایت هرودوت که داستان ورود این شش تن به علاوه پرخش آسپ همراه داریوش به کاخ را نقل می‌کند و چهگونگی کشته شدن کسی که بردیه‌ی دروغین نامیده شده را بیان می‌دارد، نشان می‌دهد که آنها طی یک توطئه‌ی ماهرانه و از پیش طراحی شده دست به کودتا زدند. روایت می‌گوید که این دسته پس از بازگشت از مصر و شام به‌عنوان دیدار با شاه جدید و عرض گزارش وارد کاخ شدند. اینها سرکردگانی بودند که اجازه داشتند هرگاه و بی‌گاه وارد کاخ شده به‌حضور شاه برسند و مانع و واژنی بر سر راهشان وجود نداشت. همین روایتها حکایت از آن دارد که آنها در درون کاخ و درون کوشک زنان به‌کسانی که «گاؤمات» و برادرش پات‌ایزد» نامیده‌اند حمله‌ور شده و آنها را غافلگیر کردند. دراز میان برداشتن آنها نه سخن از شورش رفته و نه شرکت سپاه و نه جنگ و درگیری. کسی که بردیه‌ی دروغین خوانده شده در کوشک زنان پس از مقاومت جانانه به‌دست داریوش و دوستانش کشته شد، و اعلام شد که او بردیه نبوده بلکه مغی گوش بریده به‌نام گاؤمات بوده، و بردیه پیش از این به‌فرمان کام‌بوجیه کشته شده بوده و کسی که عامل قتل بردیه بوده نیز خودش را هم اکنون کشته است، و قصه تمام شد. پس از این، شش سرکرده‌ی پارسی که یاران داریوش بودند او را بر اورنگ شاهنشاهی ایران نشانند و خودشان دست‌یاران وی شدند.

## ۱. جنگهای داریوش بزرگ با رقیبان قدرت

استقرار سلطنت داریوش به‌سادگی صورت نگرفت. او بی‌درنگ با سلسله شورشهای گسترده‌ی مواجه شد که رقیبانش از قبایل مختلف ایرانی و غیر ایرانی برپا کردند. این شورشها پی‌آمد طبیعی جابه‌جایی سلطنت از یک خاندان به‌خاندان دیگر بود که توسط داریوش صورت گرفته بود. بسیاری از سپهداران قدرت‌خواه ایرانی در کشور به‌فکر افتادند که اکنون که کوروش و فرزندان او در جهان نیستند برای دستیابی به تاج و تخت آنها به‌پا خیزند و جانشین آنها شوند. شورشهای ضد داریوش را نمی‌توان مخالفت با شخص داریوش تعبیر کرد، بلکه تلاشمهایی بود که سپهداران رقیب داریوش برای دستیابی به اورنگ شاهنشاهی به‌راه افکندند. لذا بازخوانی این شورشها را نباید در ارتباط با کودتای داریوش تفسیر کرد، بلکه باید آنها را به‌عنوان پی‌آمد نابود شدن کام‌بوجیه و بردیه و خلأ موقتی قدرت سیاسی مورد بررسی قرار داد. به‌عبارت دیگر، این شورشها نه نشانه‌ی نارضایتی مردم کشور از وضع موجود، بلکه تلاش سپهداران نیرومند برای به‌چنگ آوردن تخت و تاج شاهنشاهی ایران بود. ولی آن‌گونه که از گزارش داریوش برمی‌آید، هیچ‌کدام از این اقتدارگرایان

نتوانستند موقعیتی که داریوش و هخامنشیان داشتند را کسب کنند، و از چندان حمایتی در کشور برخوردار نشدند، و به آسانی نابود گشتند. گزارش سرکوب شورش‌های داخلی در کتیبهٔ بغستان چنین آمده است:

در خوزستان مردی به نام «آترینه» به پا خاسته برای خودش تشکیل سلطنت داد. در بابل مردی به نام «نیدین تا بل» مدعی شد که پسر نبوخذ نصر است و مردم را پیرامون خویش گرد آورده خویشتن را شاه بابل خواند. آترینه را لشکر اعزامی داریوش به آسانی شکست داده اسیر کرد و به نزد داریوش برد که در بابل بود. برای مواجهه با شورش بابل داریوش شخصاً لشکر کشید و مدعی سلطنت بابل را طی سه دور نبرد شکست داده دستگیر و معدوم کرد. به دنبال سرکوب شورش آترینه و نیدین تا بل، مدعیان سلطنت در پارس، خوزستان [برای بار دوم]، ماد، ارمنستان، پارت، هیرکانیه، مرو، سیستان، بابل [برای بار دوم] به پا خاستند و هر کدام برای خودش تشکیل سلطنت داد. در مصر نیز شهریار پارسی که توسط کامبوجیه نشانده شده بود خودش را شاه مصر نامید. داریوش پس از نابودسازی نیدین تا بل به خوزستان لشکر فرستاد، ولی پیش از آنکه لشکرش به خوزستان برسد مدعی پادشاهی خوزستان به دست هواداران داریوش که از خود خوزیها بودند کشته گردید، و خوزستان آرام شد. در ماد مردی به نام «فرورتیش» با ادعای اینکه از خاندان شاهی ماد و نوادهٔ هوخشتر است به پا خاسته تشکیل سلطنت داد. داریوش لشکر به ماد فرستاد، ولی چونکه فرورتیش در میان بخشی از قبایل ماد پایگاه مستحکمی داشت این لشکر نتوانست که کاری از پیش ببرد، و داریوش مجبور شد که شخصاً از بابل به ماد برود. برای مقابله با قیام ارمنستان نیز داریوش لشکر فرستاد. این لشکر پس از چند دور نبرد توانست مدعی سلطنت ارمنستان را نابود کند. داریوش در ماد فرورتیش را شکست داد و فرورتیش با دسته‌ئی از وفادارانش به ری گریخت. لشکر اعزامی داریوش وی را در ری شکست داده دستگیر کرده به ماد فرستاد، و او در همدان به دار آویخته شد. در «سگرتیه» (آذربایجان مرکزی) مردی به نام «چیتزن تخمه» با ادعای اینکه از خاندان شاهی ماد است قیام کرده تشکیل سلطنت داد. این نیز توسط لشکر اعزامی داریوش که به فرماندهی یک پارسی به نام تخم اسپاد (تهماسپ) گسیل شد، شکست یافته دستگیر و به ماد فرستاده شد و سپس در اربیل (اکنون شمال عراق) به دار آویخته شد. زمانی که فرورتیش در ماد قیام کرده بود سپهداران مادی که در پارت و هیرکانیه بودند از او حمایت کرده سپاهیان را برضد داریوش شوراندند و گشتاسپ - پدر داریوش - که شهریار پارت بود را بیرون راندند. داریوش پس از فراغت از کار شورشگر مادی از ری نیروی امدادی برای

پدرش فرستاد و گشتاسپ پس از دو جنگ بزرگ شورشیان را سرکوب کرد و آرامش را به پارت و هیرکانیه برگرداند. در مرو مردی به نام «فَراد» به پا خاسته تشکیل سلطنت داد. این شورش نیز مثل بقیه به تدبیر داریوش و توسط لشکر اعزامی او به شکست انجامید و فراده نابود شد. در پارس مردی به نام «وَهیزداته» مدعی شد که بر دیه پسر کوروش است، و حمایتی یافت، حتی سپاهیان پارسه گرد (پاسارگاد) نیز از او حمایت کردند. او در سه موضع و سه جنگ بزرگ از لشکریان اعزامی داریوش شکست یافت و سرانجام دستگیر شد و به فرمان داریوش در پارس به دار آویخته شد. زمانی که وهیزداته در گیر نبرد با لشکریان داریوش بود در سیستان سپهدارانی از وهیزداته هواداری کرده به ضد داریوش شوریدند. لشکر اعزامی داریوش در سیستان سه جنگ بزرگ با شورشیان داشت، و توانست شورش را سرکوب کرده آرامش را به منطقه برگرداند. در میان گرفتاریهای داریوش در پارس و شرق کشور، بابل مُجَدِّدًا شورید و پیرمردی به نام «اَرخه» با ادعای اینکه پسر نَبُوخَد نصر بابل است پادشاه شد. ارخه نیز مثل دیگر شورشیهها توسط سپاه اعزامی داریوش شکست یافته دستگیر شد و او را در بابل به دار آویختند. همه این رخدادها در خلال کمتر از دو سال به وقوع پیوست. معمولاً جنگهای به طور همزمان در چندین نقطه در جریان بود (تاریخهایی که داریوش ذکر کرده و پائین تر خواهیم خواند این را نشان می دهد). داریوش در خلال این مدت کوتاه همه مدعیان سلطنت را سرکوب و نابود کرد. و این به آن معنا است که داریوش - به عنوان جانشین واقعی کوروش و کامبوجیه - بیش از مجموع همه رقیبان نیرومند خودش در میان مردم کشور پایگاه داشته است. حتی در ارمنستان و میان رودان نیز پایگاه داریوش نیرومندتر از پایگاه مدعیان بومی سلطنت بود. یعنی هم ایرانیان و هم اقوام زیر سلطه به سبب رفتارهای نیکی که از کوروش و کامبوجیه دیده بودند سلطنت هخامنشیان را حتی بر مدعیان به پا خاسته سلطنت از خاندانهای حکومتگر سابق خودشان ترجیح می دادند.

داریوش پس از شرح این وقایع تأکید می کند که همه رهبران شورشها با نیرنگ و دروغ مردم را پیرامون خودشان گرد آورده بودند، و هر کدامشان نامی را بر خودش نهاد که از آن او نبود، ولی داریوش چونکه نیت خیر داشت اهور مزدا به او کمک کرد تا همه این دروغگویان و فریبکاران را یکی پس از دیگری از میان بردارد. او سپس به همه شاهان آینده توصیه می کند که از دروغ و نیرنگ پرهیزند که عواقب دروغ خوشایند نخواهد بود. او تأکید می کند که نسخه‌ئی از گزارش این رخدادها را در چند زبان، از جمله «زبان آریایی» بر طومارهای چرم گاه و پوست گوسفند تهیه کرده و به سراسر سرزمینهای شاهنشاهی فرستاده تا برای مردم

خوانده شود. این به آن معنا است که آنچه را داریوش گزارش کرده عین حقیقت بوده، و گزافه در آن نبوده است. فقط می توان پنداشت که آنچه او مایل نبوده که مردم بدانند یا آنچه مایل بوده که فراموش گردد با سکوت برگزار کرده و در گزارشش به آن اشاره ننموده است.

داریوش فرماندهی قاطع و بی گذشت بود. او نسبت به سرکشان و شورشگران مدارا نمی کرد و چون بر آنها دست می یافت در مجازاتشان نسبتاً بی رحمانه رفتار می کرد. در آوردن چشم و بریدن گوش و بینی و به نمایش نهادن مذلت آمیز مدعیان شکستخورده سلطنت از روشهای کیفردهی او بود. تدبیرهای قاطعانه او وی را در ۱۹ جنگ بزرگ که کمتر از ۲ سال وقت گرفت پیروز در آورد و امنیتی سراسری را در کشور پهناور او که میراث کوروش و کامبوجیه بود برقرار کرده سلطنت او را تثبیت نمود و به او امکان داد که در غیاب هر صدای مخالفی کوس مشروعیت مطلق بنوازد و خویشتن را مورد حمایت خدای جهان بنامد. در گزارش بغستان، او همه کسانی که مخالفش بودند را مردم فریب می نامد و تأکید می کند که آنها دروغ بنده نامی بر خودشان نهادند که از آن ایشان نبود تا در سایه این نام مردم فریب خورده را به حمایت از خودشان بکشانند. او با این شگرد می خواست به مردم القا کند که نامهایی که این مدعیان بر خودشان بسته اند متعلق به کسانی بود که در قید حیات نبودند، و این کسان که این نامها را بر خودشان نهادند شاید و مردم فریب بودند و دروغ گفتند تا مردم را پیرامون خودشان جمع کنند و به مقصدشان برسند. معلوم نیست که او در این ادعا تا چه اندازه صداقت داشته است! شاید هم حقیقتاً چنین بوده است. ما وقتی می بینیم که یک پارسی ادعا کرده که بردیّه پسر کوروش است، و حتی سپاهیان پارسه گرد نیز فریب او را خورده اند، به خودمان حق می دهیم که ادعای داریوش درباره دیگر رقیبان قدرت را نیز درست بپنداریم. درباره مدعی سلطنت در ماد و سگرتیه نیز داریوش یقیناً صداقت دارد، زیرا بازماندگان خاندان سلطنتی ماد برای مردم آن سرزمین شناخته شده بوده اند، و شکستهای پیاپی ئی که مدعیان سلطنت در ماد از داریوش دیدند نشانگر آن است که آنها در عین آنکه توانسته بوده اند نیروی قابل توجهی برای خودشان فراهم آورند، با این حال در ماد چندان پایگاه مستحکمی نداشته اند که بتوانند در برابر نیروهای داریوش ایستادگی کنند. ارجی که داریوش پس از آن برای مردم ماد قائل شد، و این را می توانیم در نگاره های تخت جمشید ببینیم که پارسی و مادی هم طرازند، نشانه حمایتی است که داریوش در میان این شورشها از سران قبایل ماد دریافت کرده بوده است.

داریوش در سنگنبشته بغستان، همچون یک شاه یکتاپرست که خدای یگانه اش فقط

اهورمزدا - خدای زرتشت - است با اختصاص ارادهٔ مطلق به اهورمزدا همهٔ پیروزیهایش را به ارادهٔ اهورمزدا نسبت داده و کوشیده است تا وانمود کند که چونکه هدفش اجرای ارادهٔ اهورمزدا در برقراری عدل و راستی و درستی بوده، اهورمزدا همواره یاور و حامی او بوده و در همهٔ جنگها و در برابر همهٔ دشمنان به پیروزی رسانده است. او به این گونه خویشتن را تنها ذات شایستهٔ حکومت کردن قلمداد کرد، و معتقد بود که همهٔ مردم روی زمین باید از او فرمان ببرند تا بتواند خواسته‌های اهورمزدا را، یعنی برقراری نظم و امنیت و آرامش را در جهان به اجرا درآورد. او در سنگنبشتهٔ بغستان چنین ادعا کرده است:

از این رو اهورمزدا مرا یآوری کرد و هر خدای دیگری که هست، زیرا من بدباور نبودم، پیرو دروغ نبودم، زورگو و ستمگر نبودم؛ نه من و نه خانواده‌ام.  
و در سنگنبشتهٔ نقش رستم چنین نویسانده است:

من هر چه کرده‌ام به یاری اهورمزدا بوده که پستی بان من بوده و مرا کامیاب گردانیده است. اهورمزدا به من یاری کرد تا این کارها را انجام دهم. او یاور و نگهبان من باد، و کشورم را از بلاها در امان بدارد. من امور خویش را به ارادهٔ اهورمزدا و امی گذارم و امیدوارم که رستگاری نصیبم کند. ای مردم! دستورهای اهورمزدا را که به شما رسیده است رها مکنید و از راه راست و درست روگردان مشوید.

انسان وقتی این سخنان را می‌خواند یا می‌شنود شخصیتی باایمان و پارسا و دادگرو مهرپرور از داریوش در نظرش مجسم می‌شود و به این شخصیت حق می‌دهد که به خاطر انجام مأموریت دادگسترانه و مبارزه با کژیها و بدیها و برقراری راستیها و درستیها هر شیوه‌ئی را که صلاح بدانند به کار بندد و مخالفان راهش را به راهی که مناسب پندارد از میان بردارد. ولی لحظهٔ دیگر به خاطر می‌آورد که این خودستاییها را یک زورمند خشم‌آور آتش‌شگاف<sup>۱</sup> بر زبان آورده که به کسی اجازه نمی‌داده در برابر او جز «لیک»، و «بله قربان» چیز دیگری بر زبان آورد؛ و همه کس حتی بلندپایه‌ترین شخصیت‌های کشوری و لشکری را فرمان بر چشم و گوش

۱- مولوی رومی داستانی را چنین می‌گوید: شاه با دلچک همی شطرنگ باخت؛ زود ماتش کرد و خشم شه بتافت. گفت: «شه شه!» و آن شه خشم آورش، یک یک آن شطرنج می‌زد بر سرش؛ که «بگیر اینک شهت ای قلتبان!»... بار دیگر باختن فرمود میر؛ و او شده لرزان چو عود از زمهریر. باخت دست دیگر و شه مات شد؛ وقت شه شه گفتن و میقات شد. دلچک از جا جست و در کنجی خزید، یک لحاف و ششمنم بر خود کشید. گفت شاهش: «هان چه کردی چیست این؟» گفت: «شه شه، شه شه، ای شاه گزین! با چو تو خشم آور آتش شگاف، کی توان حق گفت جز زیر لحاف.»

بسته خودش می‌دانسته است. داریوش در کتیبهٔ بغستان از شش تن رؤسای خاندانهای بزرگ پارسی که او را برای حصول سلطنتش یآوری کردند به نام «دوستان من» یاد کرده، و جز اینها از همهٔ امرای ارتش و شهریاران تحت فرمانش و کارگزاران دولتش با عبارت «منا بندکا» (وابستهٔ من / فرمان بر من) نام برده است. این شش تن همان سپهداران نیرومندی بودند که با روی کار آمدن او اعضای شورای سلطنت را تشکیل دادند و تخت شاهنشاهی بر دوششان نهاده شده بود و پس از آن هر کدام در بخشی از کشور برای خودشان شاهی کردند. داریوش سلطنت خویش را در حقیقت مدیون اینها بود و اگر اینها نبودند او نمی‌توانست تاج و تخت را از دست فرزندان کوروش بیرون بکشد و به خود اختصاص دهد. حقیقت امر کام‌بوجیه و بردیه را نیز همین شش تن می‌دانستند. داریوش به پاس خدمت عظیمی که این شش تن به او کرده بودند نامهایشان را یکی یکی در کتیبه‌اش ذکر کرده و ستوده و از شاهان آینده خواسته است که خانواده‌ها و فرزندان اینها را گرامی بدارند و همواره در زیر چتر حمایت بگیرند. پیش از این دیدیم که این شش تن بودند که با تدبیر خاصی همراه داریوش - فقط و فقط هفت نفره - وارد کاخ شدند و اورنگ‌نشین سلطنت ایران را غافلگیر کرده کشتند. پس از آن داریوش شاهنشاه ایران شد، تا همان راهی را که کوروش بزرگ آغاز کرده بود بدون تغییر و تبدیل کلی ادامه دهد، و از تمدن جهانی و نظم و امنیت و آرامش جهان به شایستگی پاسداری کند.

## ۲. اقدامات داریوش بزرگ در مصر

داریوش دو سال نخست سلطنتش را صرف سرکوب شورشهای داخلی و تثبیت اوضاع ایران و میان‌رودان و ارمنستان کرد. او در سند بغستان گزارش نسبتاً مفصلاً دربارهٔ یکایک شورشها ارائه کرده و همه را ناشی از ارادهٔ اهورمزدا دانسته است. او در این سند خاطر نشان کرده که در مصر نیز برضد او شوریده‌اند. داستان این شورش چنین است که چون داریوش به سلطنت نشست آریاند - شهریار پارسی مصر - که منصوب کام‌بوجیه بود با او به مخالفت برخاست و در صدد برآمد که مصر را از حیطة نظارت داریوش خارج سازد. او با این هدف سکهٔ نقرهٔ تمام‌عیار به نام خودش زد،<sup>۱</sup> و روابطش را با داریوش قطع کرد. داریوش پس از آنکه از امر ایران و میان‌رودان و ارمنستان و خوزستان فراغت یافت و پایه‌های سلطنتش را استوار کرد به مصر لشکر کشید. آریاند نتوانست یا نخواست که در برابر داریوش چندان

مقاومتی نشان دهد؛ و به اطاعت داریوش درآمده مُجَدِّدًا در مقامش ابقاء شد.

داریوش در مصر دست به یک سلسله اصلاحات سیاسی و اقتصادی زد تا رضایت مردم آن کشور را جلب کند. نخستین کاری که کرد آن بود که چون در آن هنگام کاهنان در جستجوی خلیفه برای اپافوس بودند که در آن اواخر در گذشته بود، در مراسم عزای اپافوس شرکت نمود و هزینه‌ئی هنگفت برای «کشف» اپافوس جدید مقرر کرد. او پس از آن به رسم فرعونان به حضور خدایان مصری رفت و مراسم عبادت به جای آورد و همچون فرعونان آنها را پدر خطاب کرد تا مردم مصر ببینند که او نیز مثل کام‌بوجیه به مقدساتشان احترام می‌گذارد. به علاوه او به هزینه دولت ایران ساختمان یک معبد بزرگ برای آمون (خدای بزرگ مصر) آغاز کرد و موقوفاتی به آن اختصاص داد. این کاری بود که هر کدام از فرعونان پیش از او انجام داده بودند و داریوش نیز که اینک فرعون مصر شمرده می‌شد می‌بایست که انجام می‌داد. داریوش همچنین در مصر دست به یک سلسله اصلاحات عمومی زد و از آن جمله میان دریای مدیترانه و دریای سرخ به دستور او ترعه‌ئی حفر شد که کشتیهای بازرگانی می‌توانستند از آن عبور کنند. این ترعه سواحل شمالی آفریقا و نیز سواحل جنوبی اروپا را از راه دریای سرخ به دریای پارس و شرق آسیا پیوند می‌داد و به رونق تجارت بین المللی کمک می‌کرد و مصر را به حلقه وصل میان شرق و غرب مبدل می‌ساخت و باعث شکوفایی اقتصادی مصر می‌شد. او همچنین به کاهنان مصری دستور داد که مجموعه قوانین مدنی و جزایی مصر را بنابر اهداف امنیت گسترانه او تدوین کنند، و دستگاه قضایی مصر را نوسازی کرد تا رعایای مصری که تا پیش از آن بردگان فرعون بودند و هیچ حقی جز حق زیستن و بهره دادن نداشتند از حقوق انسانی برخوردار گردند و به آزادی برسند. برای این کار، دستور داد که کاهنان و دبیران مصری در معبد بزرگ به حضور او برسند. چون جمع شدند دستور داد که قانون نوینی بر اساس قوانین شرعی مصر برای کشورشان تدوین کنند و نسخه‌اش را برای او بیاورند. دستور او چنان بود که قوانینی که از دوران دیرینه تا اواخر عمر اُحْمُسِس تدوین شده بوده را برای تدوین قانون جدید در مد نظر قرار دهند.<sup>۱</sup>

داریوش حدود یک سال در مصر ماند و به اوضاع کشور سر و سامان داد. کتیبه‌ئی که داریوش بزرگ به مناسبت حفر کانال اتصال دریای سرخ به دریای مدیترانه به سه زبان پارسی و آرامی و مصری از خود برجای نهاده بوده توسط باستانشناسان در ناحیه غربی کانال سوئز کشف شده است. متن پارسی این کتیبه که کوتاهتر از متن مصری است چنین است:

۱- او مستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی: ۱۹۲-۱۹۳.

خدای بزرگ است اهورمَزدا، که آسمانها را آفرید، که این سرزمینها را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که پادشاهی این سرزمین پهناور که دارای اسبان خوب و مردم خوب است را به داریوش سپرد. من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای با مردمان گوناگون، شاه سرزمینهای پهناور، پسر ویشت آسپَه، هخامنشی [هستم]. داریوش شاه گوید: من پارسی ام، مصر را گرفتم، سپس دستور دادم تا این ترعه را در میان رودخانه پیراؤ و دریای پارس حفر کردند تا کشتیها بتوانند از مصر به سوی پارس بروند. این آرزوی بزرگ من برآورده شد.

اقداماتی که داریوش بزرگ در مصر انجام داد بسیار پرثمر بود و سبب می شد که حاکمیت ایران بر مصر برای مدتی طولانی دوام داشته باشد. او با اقدامات دینیش روحانیت مصر را به حامیان خویش مبدل ساخت و به این وسیله سلطه ایران را در مصر استحکام بخشید. در خاورمیانه از دورترین دوران تاریخ تا امروز، متولیان دین مهم ترین نقش را در زندگی اجتماعی بازی کرده اند. این طبقه به حکم ماهیت تاریخی و به حکم خصیصه اقتدارطلبی همیشه در هر جامعه‌ئی می کوشد تا سهمی از قدرت و امتیاز ناشی از آن را به خویش اختصاص دهد و از مزایای آن برخوردار گردد. سلاطین نیز همواره از قدیمترین زمانها با شناختی که از تأثیر فعال متولیان دین در بسیج افکار توده‌های عامی داشته‌اند، آنها را به خودشان نزدیک کرده با اعطای امتیاز ملموس مادی حمایت و اطاعتشان را جلب کرده‌اند. آنچه سبب شد سلجوقیان و مغولان و تیموریان و اعقابشان برای نزدیک به چهار سده در ایران ماندگار شوند همین درک آنها از نقش متولیان دین و خریدن وفاداریهای آنها و استفاده از آنها در تأمین اطاعت توده‌ها و در نتیجه مشروعیت بخشیدن به حاکمیتشان در ایران بود. اینکه می بینیم در زمان مغولها این همه دارو دستگاه عریض و طویل به نام مراکز تصوف در ایران روئید ناشی از همین حمایتی بود که حکومتگران مغول از شیوخ صوفیه به عمل می آوردند. اگر متولیان دین در نظامهای فاسد و متجاوز در راه اجرای نقشه‌های حکومتگران ضد مردمی نقش ضد مردمی ایفا می کند، حاکمان مردم گرا نیز اگر بر سر کار باشند می توانند که از آنها در جهت منافع و مصالح مردم استفاده کنند؛ زیرا روحانیت به حکم ماهیتش همیشه ابزار دست کسان و گروههایی است که زندگی او را به بهترین وجهی تأمین کنند، و کاری به این ندارد که جهتگیری اجتماعی این کسان یا گروهها به نفع جامعه باشد یا به زیان جامعه. به زبان دیگر، روحانیت در طول تاریخ تا بوده همیشه توجیه گر وضع موجود سیاسی و اجتماعی بوده است. حال اگر نیکانی بر سر قدرت سیاسی قرار داشته باشند که بخواهند در جهت خیر و صلاح جامعه عمل کنند، روحانیت با حمایتها و امتیازهایی که از این حاکمیت

حاصل می‌کند توجیه‌گر همین وضع موجود می‌شود و توده‌های عامی را برای حرکت در راهی که این حاکمیت نشان می‌دهد بسیج می‌کند؛ و هرگاه حکام ستم‌پیشه بر سر کار باشند به همین سان از سلطهٔ سیاسی روز حمایت می‌کند. این ماهیت متولیان دین بوده و هست و همین خواهد بود. به همین سبب است که دستگاه سلطه - به هر شکلی که باشد - همیشه خودش را نگهبان دین موجود می‌داند و از متولیان دین حمایت می‌کند تا از آنها به عنوان ابزار توجیه توده‌های عامی به تبعیت از خودش استفاده کند.

هم کوروش و هم داریوش با درک اهمیت نقش روحانیت در جوامع خاورمیانه خدایان و ادیان اقوام زیر سلطه‌شان را به رسمیت شناختند و معابد و روحانیون را زیر چتر حمایت گرفتند. روحانیون نیز چونکه منافعشان را حاکمیت تأمین می‌کرد با آن ازدور سازش درمی‌آمدند و مشروعیت آن را در میان توده‌ها تبلیغ می‌کردند، و به این وسیله جریان پرداخت باج و خراج به دربار ایران در سرزمینهای زیر سلطه به راحتی ادامه می‌یافت، و کارگزاران ایران قادر می‌شدند که ثبات و امنیت و آرامش را در این سرزمینها تأمین کنند.

برنامهٔ کوروش و داریوش ایجاد یک جهان مبتنی بر آرامش و آسایش برای همگان و بدون جنگ و ستیز و ناامنی و ویران‌گری بود. و این همان آرزویی بود که زرتشت در تعالیم خویش بر روی آن تأکید ورزیده بود. پاسداری از صلح جهانی و برقرار کردن آرامش و امنیت در جهان پهناوری که زیر چتر حمایت کوروش و داریوش بود هزینه‌های سنگینی را می‌طلبید. و تنها راه تأمین این هزینه‌ها مالیات‌هایی بود که سرزمینهای زیر سلطه و مردم ایران می‌بایست به دربار ایران بپردازند. آنچه جریان این مالیات‌ها را استمرار می‌بخشید وفاداری شخصیت‌های متنفذ در سرزمینهای زیر سلطه به دربار ایران بود. روحانیت هر کشوری بیشترین نقش را در دوام این وفاداری ایفا می‌کرد. در کتیبه‌ئی که کاهنان مصری به یادگار اقدامات داریوش از خود برجا نهاده‌اند، داریوش را فرزند «نیت» (خدای زمین و دریاها) و برادر «رع» (خدای آسمان) خوانده‌اند. در این سند چنین آمده است:

داریوش که زادهٔ نیت (مادر زمین) و متولی سائیس (معبد مادر خدایان مصری) است کارهائی را که خدا به ارادهٔ خویش آغاز کرده بود به انجام رساند (یعنی هر چه در مصر کرد، همان بود که خواست خدا بود)... وقتی او در شکم مادرش بود نیت وی را فرزند خویش دانست،... دست خود را با کمان به سویش برد تا دشمنان وی را براندازد، همان گونه که برای فرزند خودش «رع» کرده بود... او نیرومند است و دشمنانش را در همهٔ سرزمینها نابود می‌کند. شاه مصر علیا و مصر سفلی داریوش، که تا ابد جاوید بماناد، شاه بزرگ، پسر و پشت آسپه هخامنشی، پسر او (یعنی پسر

نیت) است، و نیرومند و جهان‌گیر است. مردم سرزمینهای دور با هدایای خود رو به سویش می‌آورند و برایش خدمت می‌کنند.<sup>۱</sup>

داریوش در بازگشت از مصر، سرزمینهای یهودا و فینیقیه و دیگر سرزمینهای شام را مورد بازدید قرار داد. در کشور یهودا چندی بود که - بنا بر دستوری که کوروش بزرگ صادر کرده بود - سران یهود مشغول بازسازی معبد و حاکمیت خودمختار محلی بودند. کشور یهودا نیز همچون دیگر کشورهای خودمختار سرزمین شام زیر نظر شهریار بابل اداره می‌شد. اسرائیلیان دو فرقه بودند، فرقه‌ئی که خواهان بازسازی امارت اسرائیل در سامره بودند و فرقه دیگری که خواهان بازسازی امارت اسرائیل در اورشلیم (یهودا) بودند. پیروزی از آن دومی‌ها شده بود و بنای معبد بزرگشان را از اواخر حیات کوروش بزرگ در اورشلیم آغاز کرده بودند؛ در همان جایی که می‌گفتند روزگاری معبد سلیمان بوده است. اما سامری‌ها گزارش به دربار داریوش فرستاده بودند که یهودی‌ها مشغول ساختن دژ هستند و در نظر دارند که سر به شورش بردارند. مأمور تحقیق به یهودا فرستاده شد. سران یهودا به مأمور گفتند که بنا بر دستوری که کوروش بزرگ داده بوده است معبد پدرانشان را بازسازی می‌کنند. مأمور گزارش به داریوش فرستاد. داریوش از فرمان کوروش خبر نداشت ولی با بازسازی معبد و مؤسسات دینی یهودان نیز - مثل دیگر قومهای زیر سلطه - موافق بود. با این حال از آنها خواست که نسخه کتبی دستور کوروش را نشان دهند. آنها گفتند که کوروش زمانی که این دستور را صادر کرده در همدان بوده است. به دستور داریوش در بایگانی کاخ شهریاری همدان بررسی شد و نسخه فرمان کوروش به دست آمد که تأکید کرده بود معبد باید در اورشلیم بازسازی شود، و نامی از سامره برده نشده بود. سامریها رقابت را باخند و یهودی‌ها معبدشان را ساختند و امارت خودمختار بنی اسرائیل در اورشلیم تشکیل شد. مدعیان نبوت (امامت) نیز ظهور کردند و بر سر ریاست بر این امارت به رقابت با یکدیگر پرداختند، و هر کدام ادعا می‌کرد که خدا به او وحی می‌فرستد و فرمان باید در دست او باشد.<sup>۲</sup> این امارت، هر چند که همیشه به سبب درگیریهای مدعیان نبوت (امامت) بر سر ریاست، در درون آشفته بود، تا پس از برافتادن شاهنشاهی هخامنشی برجا ماند، سپس مقدونیه آن را از هم پاشاندند و به تاریخ سپردند.

اودجا هر رسنه که بالاتر شناختیم، به عنوان مهمان به همراه داریوش به ایران رفته بود.

۱- اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی: ۱۹۹. پیرنیا، تاریخ ایران باستان: ۵۷۰.

۲- برای این موارد بنگر تورات: کاب حجی نبی، کاب اشعیاء نبی، و کتاب زکریا نبی.

داریوش به او دستور داد که به مصر برگردد و مدرسه علوم پزشکی مصر را نوسازی کند. اودجاهور رسنه این اقدام را در نوشته یادگاری خویش چنین آورده است:

شاهنشاه داریوش، شاه همه کشورهای بیگانه، شاه مصر علیا و سفلی وقتی در شوش بود به من فرمان داد که به مصر برگردم و تأسیسات حیات بخش پزشکی مصر را نوسازی کنم. ... آن گونه که شاهنشاه فرمان داده بود مأموران شاهنشاه مرا از این زمین به آن زمین بردند تا به مصر رساندند. هر چه شاهنشاه دستور داده بود را انجام دادم. کارمندان را به خدمت گرفتم همه از خاندانهای سرشناس نه از مردم عادی. آنها را زیر دست کاردانان و استادان گماشتم تا پیشه پزشکی فراگیرند. فرمان شاهنشاه چنین بود که باید همه چیزهای شایسته و بایسته به آنها تحویل داده شود تا پیشه خود را به خوبی انجام دهند. من هر چه لازم بود و هر ابزاری که پیشترها در کتابها مقرر شده بود را در اختیار آنها گذاشتم. شاهنشاه چنین دستور داده بود، زیرا به فضیلت این علم واقف بود. او می خواست که بیماران شفا یابند. او اراده کرده بود که ذکر خدایان را جاوید سازد، معابد را آباد بدارد، جشنها و اعیاد دینی با شکوه بسیار برگزار شود.

نوشته‌ئی که از گور یک کاهن برجسته مصری به نام اُح مُسس کشف شده (و نامش نشان می دهد که می بایست از نوادگان فرعون اُح مُسس - معاصر کوروش بزرگ - بوده باشد) خبر از آن می دهد که اپافوس مقدس در سال ۴۸۸ پم در گذشته، و او مراسم تدفین باشکوهی با شرکت افسران بلند پایه (کمانداران و لشکریان گزیده) برگزار کرده و جسد مطهر اپافوس را در آرامگاه ابدی به ودیعه نهاده است. او بر خود می بالد که عظمت اپافوس را برای ایرانیان بیان داشته و محبت او را در دلهایشان استوار کرده است؛ و یاد آور می شود که همه کارگزاران بلند پایه در مصر علیا و سفلی به دعوت او هدایا و نذورات گرانبهائی را برای آرامگاه اپافوس مقدس آورده اند.<sup>۱</sup> این سند نیز نشانه دیگری از احترام خشنودکننده ایرانیان به دین و فرهنگ مصریان در زمان داریوش بزرگ است.

### ۳. تسخیر سرزمینهای یونان توسط داریوش

داریوش آرزومند آن بود که یک حکومت واحد جهانی تشکیل دهد و کل جهان آن روز را تحت فرمان و زیر نظر خویش درآورد تا اقوام و جماعات انسانی با آرامش و آسایش در کنار یکدیگر به زندگی برادرانه و تهی از درگیریها و جنگها و کشتارها و ناامنیها ادامه

بدهند و برای آبادانی جهان بکوشند. این رسالتی بود که زرتشت چندین سده پیش از کوروش و داریوش به ایرانیان تعلیم داده بود. داریوش در تعقیب این هدف انسانی در سال ۵۱۴ پم با گذشتن از تنگه میان اناتولی و اروپای شرقی به اروپا لشکر کشید. پلی که عبور لشکر بزرگ داریوش را امکان پذیر ساخت توسط یونانیان جزایر ایژه به رهبری امیر جزیره ساموس ساخته بودند.<sup>۱</sup> این پل مجموعه عظیمی از قایقهای به هم چسپیده بود که رویشان الوار چیده بودند و روی الوارها شن ریزی شده بود و به شکل یک خیابان پهناور درآمده بود که دوسوی تنگه را به هم وصل می کرد. شمار یونانیان مزدور در سپاه داریوش در این لشکرکشی کمتر از شمار پارسیان نبود. یونانیان لشکر پیاده نظام را تشکیل می دادند. هرودوت می نویسد که شهرهای یونانی داطلبانه اطاعت از داریوش را پذیرفتند و مردانشان به عنوان پیاده نظام به سپاه داریوش پیوستند.<sup>۲</sup> راهنمایان داریوش نیز سران جزایر یونانی بودند؛ سران خردمندی که به صلاح می دانستند که شرق اروپا ضمیمه ایران شود تا درهای پیشرفت بر روی مردم یونان گشوده گردد. نخستین کسانی که داریوش را به لشکرکشی به یونان تشویق کرده بودند یونانیهای بودند که پیشترها به عنوان مزدور در مصر می زیستند، از جمله اینها دموکدس کروتونی و سیلوسون ساموسی سهم عمده داشتند. هرودی اینها سربازان مردور در مصر بودند و پس از آنکه علوم مصری در اثر اصلاحات کام بوجیه از انحصار معبد بیرون آمده بود نزد پزشکان مصری آموزش دیده بودند، سپس همراه داریوش به ایران رفتند و به دربار ایران نزدیک شدند، و اوضاع یونان اروپایی را برای داریوش تشریح کرده او را تشویق کردند که یونان را ضمیمه ایران کند.<sup>۳</sup> اینها مردان خردمندی بودند که صلاح قوم خودشان را در آن دیده بودند که با پیوستن به شاهنشاهی ایران درهای آرامش و پیشرفت بر رویشان گشوده شود.

بخش اعظم شبه جزیره بالکان (تراکیه، مقدونیه، اسپارت، چند شهر یونان به جز آتن)، به اضافه بخش جنوبی سرزمینهای که اکنون کشور اوکراین را تشکیل می دهد به اطاعت درآمدند. الحاق این سرزمینها به ایران بدون هیچ گونه جنگ و خون ریزی صورت گرفت. هدف داریوش از الحاق سرزمینهای شمالغرب دریای سیاه آن بود که به معادن ناحیه اورال که در یونان شهرت فراوان داشت دست یابد و از آنها در جهت درآمد بیشتر به منظور تأمین

۱- همان: ۳۰۰.

۲- هرودوت: ۴/۸۳-۱۴۴.

۳- هرودوت: ۳/۱۲۹-۱۴۱.

هزینه‌های بیشتر برای پیشبرد برنامه صلح جهانی استفاده کند. هدف دیگر او آن بود که به جنگل‌های ماورای دانوب دست یابد؛ زیرا می‌توانست از چوب این جنگل‌ها در صنعت کشتی‌سازی در دریای مدیترانه به‌هدف تقویت نیروی دریایی ایران در اروپا استفاده کند. به‌نظر می‌رسد که دربارهٔ این هردو مورد آگاهان یونانی به‌داریوش مشورت‌های شایسته داده بودند و او را به لشکرکشی به آن نواحی تشویق کرده بودند. موضوع دیگری را نیز می‌توان در انگیزهٔ داریوش به لشکرکشی به این مناطق بسیار دور از مراکز تمدنی یافت: در توصیفی که هرودوت از سنتها و آداب و رسوم قبایلی که در ناحیهٔ شمالغرب دریای سیاه ساکن بودند به‌دست می‌دهد (و هرودوت آنها را اسکیت می‌نامد) گفته شده که آنها آداب و رسوم وحشیانه داشتند، و در مراسمی کسانی را زنده‌زنده به‌هوا پرتاب می‌کردند تا بر روی نیزه‌ئی که در زمین فرو کرده بودند فرونشینند. اینها کارهای وحشیانه بود، و داریوش که خود را سرپرست تمدن جهانی می‌دانست احساس می‌کرد که وظیفه دارد چنین اقوامی را هرچه بیشتر از مرزهای جهان متمدن دور سازد. یک گزارش هرودوت نشان می‌دهد که داریوش پیش‌بینی کرده بود که شاید مجبور شود این قوم را به‌طرف شرق در سواحل دریای سیاه تا نواحی قفقاز دنبال کند. این موضوع را از این نکته می‌توان دریافت که بنا به‌نوشتهٔ هرودوت، داریوش پس از عبور از دانوب گروهی از یونانی‌ها را در کنار دانوب گماشت و به‌آنها گفت که اگر او تا ۶۰ روز برنگشت پل را تخریب کرده به‌یونان برگردند. یعنی با حسابی که او کرده بوده، اگر قرار بود که اسکیت‌ها را در جنوب اوکراین کنونی به‌طرف شرق تعقیب کند هیچ‌گاه به‌غرب بر نمی‌گشت بلکه از راه قفقاز و آذربایجان به‌ایران می‌رفت؛ و اگر قرار بود که آنها را تا زمینهای دوردستی به‌سوی شمال تعقیب کند بیش از دوماه وقت او را نمی‌گرفت. ولی تعقیب اسکیت‌ها به‌طرف شمال بود و او تا رود ولگا پیش رفت و وقتی اطمینان یافت که این قوم وحشی به‌حد کافی از مراکز تمدنی دور شده‌اند دست از تعقیب کشیده به‌اروپای شرقی برگشته راه بازگشت به‌ایران را در پیش گرفت. برگشت او به‌دانوب درست در همان زمانی بود که برای یونانیهای نگهبان پل تعیین کرده بود.

تا سال ۵۱۳ پم سراسر یونان تبعیت از ایران را پذیرفته بود، شهریان شهرهای یونان را شاهنشاه در مقامشان تثبیت کرده بود، و شهریار لیدیه که در این زمان ارته‌فرنه برادر داریوش بود بر آنها نظارت داشت. فرمانده کل نیروهای ایران در غرب اناتولی و جزایر یونانی نیز مگه بازو (عموزادهٔ داریوش) بود. مگه بازو برای آنکه پیوند یونانیان با ایران را بیشتر کند دختریکی از نیرومندان یونان را به‌زنی گرفت.

در بازگشت داریوش به ایران شماری از سران و بخردان یونان به عنوان خدمت‌گذار به سپاه او پیوستند و به ایران رفتند. تاریخ‌نگاران یونانی از اینها با عنوان «اندرزگر شاه» یاد کرده‌اند و لاف‌زنانه نوشته‌اند که اینها بزرگانی بودند که اجازه یافتند در مهمانی شاه حضور یابند. از دختران بزرگان یونان که به عنوان هدایای گرانبها به کارگزاران بلندپایه پارسی تقدیم شدند نیز در نوشته‌های یونانیان تحت عنوان همسران این بلندپایگان یاد شده است.<sup>۱</sup> بزرگان یونانی را داریوش با خود برده بود تا راه و رسم همزیستی انسانی را به آنان بیاموزد و به یونان برگرداند، و هرکدام که شایسته خدمت‌گزاری به بشریت است را به کار بگمارد.

داریوش وقتی به ایران برگشت به ناوخدای کشتیهای شاهی در دریای پارس که یک یونانی به نام اسکولاکس بود دستور داد تا سفر دریایی دور دنیا را از بندر جنوبی سند شروع کند در کنار عدن از تنگه میان یمن و حبشه بگذرد، وارد دریای سرخ شود، ترعه‌ئی که به دستور او در مصر حفر شده را در نوردیده وارد دریای مدیترانه شده از آنجا به اروپا برود، سپس به ایران برگردد. اسکولاکس چنین کرد، و در پایان سفرش کتابی درباره این سفر دور و دراز به زبان یونانی نگاشت. این کتاب که معلومات بسیاری را درباره جهان شرقی گرد آورده بود یونانیان را با سرزمینهای دوردست آشنا می‌کرد و تاریخ ایران را برای آنها بازگو می‌شد. تا کنون یک یونانی دیگر به نام هکاتے ملیتی پس از بازگشت از ایران کتابی با عنوان «سفر دور دنیا» نگاشته بود تا مردم یونان را با تمدن و فرهنگ ایرانی آشنا سازد. فرزنانگان جهان مشتاق شناختن ایران و فرهنگ انسان‌سازش بودند، و آن‌همه بزرگواری که از کوروش و کام‌بوجیه و داریوش ظهور یافته بود مردم کشورهای زیرسلطه را شیفته شکوه ایران کرده بود. همه بخردان جهان می‌خواستند بدانند که ایرانیان چه‌گونه مردمی‌اند که این همه ستایش از خویشان را در جهان برانگیخته‌اند! همه می‌خواستند بدانند که چه‌گونه می‌شود همچون ایرانیان شد! آنچه که فرزنانگان یونانی از این زمان به بعد نوشتند، و برای ما تاریخ ایران را بیان می‌کند، تلاشی در همین جهت بود. یونانیان ذهنهای مستعد و تمدن‌پذیر داشتند. با باز شدن دروازه‌های جهان متمدن میان رودان و مصر ایران بر روی یونانیها دروازه‌های نوینی از دانش بررویشان گشوده شد و آنها را به تلاش برای رسیدن به چنان مرحله‌ئی از تمدن و فرهنگ تشویق کرد که ایران و مصر و میان‌رودان رسیده بودند. یونان در زمان داریوش بزرگ چهاراسپه وارد مرحله نوین تمدن خویش گشت، بسیاری از میراث علمی مصر، به‌ویژه ریاضیات و طب را یونانیانی که روزگاری مزدوران فرعون بودند از مصر به کشورشان بردند و

به زبان خودشان تدوین کرده شناسنامه‌اش را به نام خودشان ثبت کردند. آنچه «تمدن شکوهمند یونان» نامیده می‌شود از این زمان به بعد شکل گرفت.

#### ۴. تسخیر گندار و سند توسط داریوش

داریوش بزرگ در تعقیب برنامه تشکیل دولت واحد جهانی در سال ۵۱۲ پم متوجه شرق شد و گندار و سند را ضمیمه شاهنشاهی کرد. این بخش از هندوستان که پاکستان فعلی را تشکیل می‌دهد، میراث بر یکی از شکوهمندترین تمدنهای هند باستان بود، و هنر و فرهنگ در آن ناحیه به مرحله پیشرفته‌ئی رسیده بود، و بنادر جنوبی سند از مهم‌ترین مراکز تجارت میان شرق و غرب به‌شمار می‌آمد. با تسخیر گندار و سند مرزهای شاهنشاهی ایران در شرق به پهناورترین حد خود رسید، و در غرب همه دنیاى متمدن شناخته شده را دربر گرفت. در دهه آخر سده ششم پم ایران حاکم واحد و بلامنازع کل جهان متمدن خارج از چین و هند بود و بر سراسر دریاهای شرق و غرب تسلط داشت، و سراسر جهان متمدن - به جز چین و هند - در درون قلمرو بزرگترین و انسان‌سازترین شاهنشاهی تاریخ قرار داشت.

#### ۵. شخصیت داریوش بزرگ

کامیابیهای درخشان داریوش در مواجهه با خطر بسیار بزرگی که شورشیان مدعی سلطنت ایران برای شاهنشاهی ایجاد کرده بودند، و شایستگی او در حفظ میراث عظیم کوروش بزرگ و حفظ یکپارچگی شاهنشاهی خبر از تدبیر و کاردانی فوق‌العاده او می‌دهد. خطر شورشها چنان بزرگ بود که می‌توانست شاهنشاهی را به کلی از هم بپاشاند و دست‌آوردهای عظیم کوروش بزرگ را به تاریخ بسپارد و ایران را به انزوای پیش از شاهنشاهی برگرداند. ولی داریوش با شایستگی اعجاب‌آمیزی با آنها روبه‌رو شد و همه را از میان برداشت.

داریوش مثل کوروش به خوبی می‌دانست که چه می‌خواهد و چه هدفی را دنبال می‌کند. او هم یک جهان‌گیر توانا بود هم دید کاملاً شفاف و روشنی نسبت به آینده اهداف خودش داشت. همه مورخان غربی که تاریخ ایران را نگاهشته‌اند اتفاق نظر دارند که داریوش هم در امور نظامی نابغه بود، هم در سازماندهی نابغه بود، هم در اقتصاد نابغه بود؛ زیرا اقداماتی که او انجام داد اقتصاد جهانی را وارد مرحله نوینی کرد. شاید بر اساس همین شناخت از داریوش بود که هرودوت به او لقب «شاه خرده‌فروش» داد، یعنی شاهی که اقتصاد را

به خدمت تک تک انسانها در آورده است.<sup>۱</sup>

تشکیلاتی که کوروش و داریوش برای دولت ایران ابداع کردند نه تنها در جهان بی سابقه بود بلکه چنان تشکیلاتی بود که در آینده سرمشق همهٔ جهانداران بزرگ تاریخ شد و تا سده‌های متمادی کم و بیش به همان شکل ادامه یافت. او به قصد رونق بخشیدن به بازرگانی بین‌المللی، بزرگراههای شاهی از قبیل بزرگراه ۲۴۰۰ کیلومتری شوش به ساردیس (شوش تا غرب ترکیه) ایجاد کرد. این جاده پس از عبور از پل عظیمی که در غرب خوزستان بر روی دجله کشیده شده بود وارد جنوب عراق کنونی می‌شد و به بابل می‌رسید، و از راه تکریت و نصیبین و حران به حلب در شمال سوریه می‌رسید و از آنجا وارد کیلیکیه در جنوب جنوب اناطولی شده به ساردیس و کرانهٔ دریای ایژه ختم می‌شد. هرودوت می‌نویسد که در طول این جاده ۱۱۱ پست نگهبانی و به همین تعداد کاروان‌سرا و منزلگاه تأسیس شده بود؛ و یک کاروان می‌توانست در مدت ۹۰ روز مسیر ساردیس به شوش را بپیماید.<sup>۲</sup> یعنی کاروانهای بازرگانی معمولاً این فاصلهٔ ۲۴۰۰ کیلومتری را در سه ماه طی می‌کردند، ولی پیکهای تیزتک شاهی فقط در ۸ روز از ساردیس به شوش یا از شوش به ساردیس می‌رسیدند. شاخهٔ دیگر این جاده شوش را از راه همدان و آذربایجان به ارمنستان وصل می‌کرد، و از آنجا وارد سرزمین کت‌پتوکه می‌شد، از روی کیلیکیه می‌گذشت، فریگیه را طی می‌کرد و در لیدیّه به ساردیس انجامیده به کرانهٔ دریای ایژه می‌رسید. جادهٔ دیگری که یک شاخه‌اش از شوش و شاخهٔ دیگرش از بابل به طرف همدان کشیده شده بود این دوشهر را از راه همدان به اسپهان و از آنجا به ری و سپس به هیرکانیه و خوارزم وصل می‌کرد و از خوارزم به سغد می‌پیوست و شهرهای آسیای میانه را به شهرهای درون ایران پیوند می‌داد. جادهٔ دیگری از ری آغاز می‌شد از گرگان می‌گذشت به جایی که اکنون نیشابور است وصل می‌شد و از آنجا به هرات و مرو و سپس به باختریه می‌رسید. این جاده از باختریه به کابل و از راه تنگهٔ خیبر به درون هند کشیده شده بود و به طرف جنوب تا جنوبی‌ترین شهرهای سند بر کرانهٔ دریای سند امتداد داشت. جادهٔ دیگری از شوش به استخر و از آنجا به کرمان وصل می‌شد و از راه کرمان به زرنگ و سیستان و مک کران و آبادیهای کرانهٔ دریای هند می‌رسید. شاخهٔ دیگر جادهٔ بابل به ساردیس از حلب در شمال سوریه به سوی جنوب می‌رفت، از سرزمینهای سوریه کنونی می‌گذشت و از راه دمشق و غزه به مصر و لیبی و تونس وصل می‌شد. به این ترتیب یک شبکهٔ

۱- بنگر هرودوت ۳/ ۸۹.

۲- هرودوت: ۵/ ۶۴.

عظیمی از جاده‌های کاروان‌رو که در مسیر آنها صدها کاروان‌سرا و قرارگاه نگهبانی تأسیس شده بود سراسر خاک شاهنشاهی را به هم پیوند می‌داد، آمد و شد کاروانهای بازرگانی را تسهیل می‌کرد و به تجارت جهانی چنان رونقی می‌بخشید که چشم جهان تا آن روزگار ندیده بود. رونق تجارت جهانی رشد صنایع و کشاورزی نیز به همراه داشت و جهان درون قلمرو هخامنشی را به سوی رشد بیشتر می‌برد.

برای خبررسانی بسیار سریع، در سراسر مسیر جاده‌های اصلی و فرعی پستهای دیده‌بانی نسبتاً نزدیک به هم دایر شده بود، و جارچینی بر بلندیهایی بر فراز برجهای نگهبانی مستقر بودند که به وقت ضرورت به یکدیگر بانگ می‌زدند و خبرهایی که لازم بود همان‌روز به گوش شاهنشاه برسد از دورترین نقاط شرق و غرب و شمال و جنوب کشور به شاهنشاه می‌رسید. این وسیله ابداعی برای خبررسانی سریع جایگزین تلفن در زمان ما بود. به این ترتیب، هر رخداد مهمی در هر گوشه از کشور اتفاق می‌افتاد شاهنشاه در همان روز باخبر می‌شد. شاید این از ابداعات کوروش بزرگ بوده، و - چنانکه درباره اقدام فوری داریوش بزرگ برای مواجهه با شورشهایی که بالاتر شناختیم - به نظر می‌رسد که در آغاز سلطنت داریوش این وسیله در اختیار او قرار داشته است.

داریوش به منظور اداره هر چه بهتر دولتش کشور را به ۲۳ شهریاری (به زبان آن‌روز: خَشترِپاو) تقسیم کرد و هر شهریاری را به صورت یک دستگاه دولتی منظم درآورد که سرزمین تحت اداره اش را به بهترین شیوه ممکن اداره می‌کرد. برای پاسداری مقتدرانه از صلح جهانی ارتش واحد و منضبط نظامی تشکیل داد که فرماندهی کل آن در دست شاهنشاه بود و در هر شهریاری (خَشترِپاو) زیر نظر شهريار محل اداره می‌شد؛ پادگانهای متعددی در سراسر کشور تأسیس کرد و برای ارتش مستمری ثابت تعیین کرد. دستگاه قضایی و قوانین مدنی و جزایی ایران نیز که کوروش و داریوش تنظیم کردند، چنان بود که در نوشته‌های مورخان یونان باستان با اعجاب از آن یاد شده است، و مردم یونان وقتی از قوانین تغییرناپذیر و مورد اطاعت همگان سخن می‌گفتند «قانون پارس» (ایران) و «قانون شاه» را مثال می‌زدند. مجموعه قوانینی که به دستور داریوش برای آسایش جوامع زیر سلطه وضع چنان نوین و ابتکاری بود که زندگی نوینی را به بشریت نوید می‌داد. در همه کشورهای زیر سلطه این قوانین را با نام پارسی «داتَه خَشتر» (داد شاهنشاهی) می‌شناختند، و اصطلاح بومی که تا پیش از آن برای قانون به کار می‌بردند به فراموشی سپرده شد. «داتَه خَشتر» را هر قومی موافق با زبان خودش تلفظ می‌کرد، چنانکه در بابل - آن‌گونه که اسناد بازمانده کاهنان بابلی نشان

می دهد. «داتَه شَهْشَری» می نوشتند، و آرامیهای شامی - آن گونه که در تورات آمده است - آن را «داتَه دی مَلِکَا» (قانون شاه) می نامیدند؛ در یونان نیز واژهٔ معادل اینها را به کار می بردند؛ همچنان بود در مصر و در دیگر جوامع خاورمیانه‌یی.

قوانین داریوش چنان امنیت و آرامشی به ارمنان آورد که واژهٔ «دات» نزد اقوام خاورمیانه جنبهٔ تقدس به خود گرفت، تا جایی که در تورات این تقدس برای واژهٔ «دات» (با همین تلفظ) حفظ شده است. احکام قانونی داریوش بزرگ به زبانهای گوناگون - برای هر قومی به زبان خودش - بر نسخه‌های مشابه و متعدد نوشته شد و به همهٔ سرزمینهای زیر سلطه ارسال گردید. تجاوز از احکام این قوانین که تضمین کنندهٔ امنیت و آرامش همگانی بود کیفرهای سخت به دنبال داشت؛ و چونکه تأمین کنندهٔ منافع عمومی و تضمین کنندهٔ یک زندگی رضایت بخش بود همهٔ اقوام سلطه آنها را به مورد اجرا می نهادند. «دات شاهی» نزد اقوام تابعه چنان پسندیده افتاد که - آن گونه که در تورات هم بازگویی شده است - «قانون ابدی» تلقی می شد. در این قوانین، مقرر شده بود که برای بزه، به هر بزرگی که باشد، در بار نخست نباید کیفر سخت داد بلکه باید بار نخست را خطای بزهکار پنداشت. هرودوت تأکید می کند که «برای نخستین بزه، حتی خود شاه هم نمی تواند کیفر اعدام بدهد. هیچ پارسی‌ئی هم چنین حق ندارد که برای بزه نخستین یکی از زیردستان خود را کیفر اعدام بدهد. بلکه تا بزه تکرار نشده باشد و تا وقتی که معلوم نشود که بزه‌های او بسیار از کارهای نیک او است حاکم نباید و نمی تواند که افسار خشم خویش را رها کند.»<sup>۱</sup> یک کارمند بلندپایهٔ دیوان دادگستری که هرودوت نامش را «ساندوکس پسر تاماسیوس» نوشته (و معلوم می شود که یونانی اهل جایی در غرب اناتولی بوده) در زمان داریوش برای صدور حکمی رشوه خورد. داریوش دستور داد تا او را به دار آویزند. ولی به هنگام محاکمهٔ او معلوم شد که او خدمات بسیاری کرده که پوشانندهٔ این بزه بزرگ است؛ پس او را بخشوده آزاد کرد و حاکمیت شهر «کومه» در «ایولی» را به او سپرد.<sup>۲</sup> این گونه قانون داریوش بزرگ هدف ساختن انسان دادگر را در مد نظر داشته، و همچون قوانین شاهان سامی هدف اصلیش شکنجهٔ بزهکاران و نابودسازی آنها نبوده بلکه هدفش نابودسازی علت‌های بزهکاری بوده است. در گاتَهی زرتشت دیدیم که زرتشت تعلیم داده که انسان ذاتاً نیک است، و بدی عارضه‌ئی است که در اثر جهالت بر او ظاهر شده است. داریوش بزرگ در وضع قوانین خویش و اجرای آنها این

۱- هرودوت: ۱/ ۱۳۷.

۲- هرودوت: ۷/ ۱۴۹.

تعالیم را در مد نظر قرار داده بود. او می دانست که اگر علت جرم از میان برود مجرم به وجود نخواهد آمد.

اومستد می نویسد که شهرت داریوش به عنوان قانون گذار بزرگ پس از او زنده ماند؛ و افلاطون در نوشته‌ئی یادآور شد که «داریوش قانون گذاری بود که قوانین او شاهنشاهی ایران را استوار داشت.» حتی تا سال ۲۱۸ و دوره جانشینان اسکندر مقدونی «دات» داریوش به عنوان قانون اصلی مورد استفاده بود و نقل می شد.<sup>۱</sup>

مواد بسیاری از قوانین داریوش را می توان در کتاب «گونداتَه» - یعنی قانون بزرگ- دید. اکنون این کتاب را «وندیداد» نامند. با بازخوانی جرایم و مجازاتها که در وندیداد آمده است، ما متوجه می شویم که در قانون داریوش شکنجه و اعدام وجود نداشته، بلکه سخت ترین شکنجه‌ها که برای یک بزه بزرگ تعیین شده است ۲۰۰ ضربه تازیانه است؛ و این کیفر برای بزهکاری است که کسی را زده و کشته است.<sup>۲</sup> همچنین در وندیداد تعاریفی از جرمهای گوناگون و مجازات آنها داده شده است، که از آن جمله مردن بیمار در زیر تیغ جراحی پزشک است. در صورتی که پزشک سه بار مرتکب چنین خطائی شود و بیمار در زیر تیغ او بمیرد او از ادامه پیشه پزشکی بازداشته می شود؛ و چنانچه او پس از آن به کار طبابت پردازد و کسی در زیر دستش بمیرد او مجرم شناخته می شود و باید ۲۰۰ ضربه تازیانه بخورد. همینجا مزد پزشکان جراح نیز مقرر شده، که با توجه به توانایی مالی بیمار تعیین شده، و از یک گوساله یا ماده خر ارزان تا چهار اسب و یک گردونه در نوسان است. برای دام پزشکان نیز دستمزدهای گوناگونی با توجه به حیوانی که مداوا می شده در نظر گرفته شده است که از معادل بهای یک وعده خوراک گوشت تا یک گوسفند در نوسان است. مزد پزشک به شرط مداوا و معالجه بیمار تعیین شده، و چنانچه پزشک نمی توانست که بیمار را علاج کند نمی بایست که مزدی دریافت می کرد، مگر آنچه بیمار به عنوان هدیه به او بدهد.<sup>۳</sup>

در قانون داریوش مجازات اعدام فقط برای کسی بود که به صدد واژگون کردن سلطنت برمی آمد. این مجازات نیز از آن رو وضع شده بود که چنین اقدامی امنیت جامعه را برهم می زد و آشفتگی می آورد. در گفتار گذشته از گزارش هرودوت دیدیم که کام بوجیه قاضی رشوه خوار را اعدام کرد، ولی در زمان داریوش و پس از او چنین گزارشی تکرار نشده است.

۱- اومستد: ۱۷۶.

۲- بنگر وندیداد: نسک ۴.

۳- بنگر وندیداد: نسک ۷.

از آنجا که در ایران رسم برده‌داری و خرید و فروش انسان وجود نداشته در قانون داریوش ذکری از این مورد به میان نیامده، و امر آن را به رسوم معمول در جوامعی که دارای چنین رسمی بودند واگذار شده است. سکوت عمدی قانون‌گذار در برابر خرید و فروش انسان شاید به آن هدف بوده که در درازمدت این رسم از میان برداشته شود. علت دیگر این سکوت آن بوده که داریوش انسان را والاتر از آن می‌دانسته که برای نظارت بر خرید و فروشش قانون وضع کند. اما لغو برده‌داری نیز در جوامع زیر سلطه که هزارسال با این رسم خوگر شده بوده‌اند امکان‌پذیر نبوده، لذا آن را به سکوت برگزار کرده است.

شاید پیشرفته‌ترین مواد قانون داریوش درباره روابط زن و مرد و تنظیم خانواده باشد که هنوز هم تازگی دارد. در وندیداد می‌خوانیم که چنانچه مردی یک دوشیزه را از راه به در ببرد و آبستن کند، پدر و مادر دوشیزه نباید دوشیزه را مجبور به انداختن بچه‌اش کنند، و در چنین صورتی آنها مرتکب قتل عمد شده‌اند. و اگر کسی دوشیزه حامله را به نزد طیب زنانه ببرد تا بچه‌اش را بیندازد هم طیب زنانه هم کسی که دختر را به نزد او برده و هم دختر بزهکارند و باید تازیانه بخورند. مردی که دوشیزه را از راه به در برده و او را آبستن کرده است باید دختر را به خانه خودش ببرد و از او نگهداری کند تا بچه به دنیا بیاید. چنانچه در اثر عدم توجه به دوشیزه بچه در شکمش بمیرد مرد بزهکار است و باید تازیانه بخورد.<sup>۱</sup> مجازات کسی که مرتکب قتل عمل شود نیز ۲۰۰ تازیانه است. چنانکه می‌بینیم، قانون داریوش مقرر کرده که هر که دوشیزه‌ئی را آبستن کند باید آن دوشیزه را به همسری بگیرد و بچه‌اش را به خودش منتسب کند. مقایسه کنیم این قانون را با قانون شرعی در ادیان سامی که مجازات مرگ را برای هر مردی مقرر کرده که با زنی غیر از زن خودش آمیزش جنسی کند.

داریوش به هدف برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از ظلم و اجحاف کارگزاران مالیاتی، دستگاه منظم مالیاتی و در کنار آن دستگاه بازرسی شاهنشاهی موسوم به «پیردزیش» به وجود آورد؛ و سکه‌های واحد و هم‌وزن به نام «زریک» در کشور رواج داد که از طلای ناب بود و ۸،۴۱ گرم وزن داشت.

در کنار همه اینها ترتیباتی که کوروش و داریوش ابداع کردند سراسر کشور شاهنشاهی را به شیوه‌ئی کاملاً پدران‌ه اداره می‌کرد. برای جلوگیری از امکان اجحاف کارگزاران دولتی به رعایا داریوش نظام نظارت پیشرفته‌ئی ایجاد کرد که نمونه آن را می‌توان از راه بازخوانی هزاران پرونده خشتی برجا مانده در آرشیو سلطنتی تخت جمشید که در سده اخیر از زیر زمین

۱- بنگر وندیداد: نسک ۱۰.

بیرون کشیده شده‌اند مورد مطالعه قرار داد.<sup>۱</sup>

بنای ساختمان تمدن نوین جهانی که کوروش شالوده‌گذاری و آغاز به‌ساختنش کرده بود توسط داریوش بزرگ به‌تمام رسید. ترتیبات اداری و نظامی و مالی و حقوقی که داریوش بزرگ ابداع کرد و تا پایان دوران هخامنشی استوار ماند شیبش تا سده‌های درازی پس از او در جهان دیده نشد. شاهنشاهیهای پس از هخامنشی - چه ایرانی، چه هلنی و چه رومی - بسیاری از ترتیبات کشورداری هخامنشی را مورد تقلید قرار دادند، ولی در هیچ‌کدام از شاهنشاهیها و امپراتوریهای یادشده این ترتیبات به‌کمال زمان هخامنشی نرسید.

داریوش خویشتن را پاسدار تمدن جهانی و مسئول آباد کردن جهان می‌دانست و همواره در این راه کوشا بود. در نوشته‌های یونانیان باستان موارد متعددی ذکر شده که نشان می‌دهد در حقیقت هدف او از جهانگشایی چیزی جز این نبوده است. هرودوت می‌نویسد که در سرزمین یونانی ملیتوس هرج و مرج حکمفرما بود و کشاورزی از رونق افتاده بود. کارگزار ایرانی بزرگان این سرزمین را دعوت کرد و به آنها گفت: «اگر شما نمی‌توانید که سرزمینتان را آباد بدارید و امنیت برقرار کنید، ما یونانیهای دیگری را که سرزمین خودشان را آباد کرده‌اند به اینجا خواهیم آورد تا بر شما حکومت کنند.» وی ادامه می‌دهد که پارسیها با این ترتیب امنیت و آرامش را در این سرزمین برقرار کردند.<sup>۲</sup>

داریوش چنان قدرتی داشت که اگر مثل شاهان سامی می‌خواست که خودش را فرزند خدای آسمان بنامد و نوعی خدایی برای خودش قائل شود، مردم می‌پذیرفتند. اما او که یک مزدایسن بود، به‌رغم همه شکوه و غرورش خودش را شاه مورد عنایت اهورمزدا معرفی کرد و در صدد برنیامد که به‌خویشتن لقب نمایندگی خدای آسمانها بدهد یا پیرامون خویش هاله تقدس دینی بکشد. او شاه بود؛ چنان شاهی که همه شاهان زمین تسلیم او بودند و فرمانهایش را به اجرا در می‌آوردند. ولی فراتر از شاهی هیچ قدسیتی را برای خودش جستجو نمی‌کرد. انسان وقتی کتیبه‌های داریوش را می‌خواند در صداقت گفته‌های وی کمتر تردید به‌خود راه می‌دهد؛ زیرا لحن نوشته‌های او به‌حدی صادقانه به‌نظر می‌رسد که انسان را از ته دل به تصدیق گفته‌های او وامی‌دارد. فقط در موضوع بردیه است که انسان به‌خودش حق می‌دهد پرسشهایی از خودش بکند؛ ولی از وقتی که او امنیت و آرامش را در کشور برقرار کرد و به دنبال کردن برنامه‌های جهان‌سازی پرداخت، دیگر انسان دلیلی نمی‌یابد که درباره

۱- بنگر هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی.

۲- هرودوت: ۳۴/۵.

ادعاهای او شک کند. او یک ایرانی مزدا یسن بود که ایمان عمیقی داشت و معتقد بود که هر چه دارد از خدا است، و اگر خدای جهان به او کمک کرده است تا شاهنشاه جهان شود به خاطر عقیده و ایمان پاکش به خدا و به خاطر نیت خیرش بوده که می خواسته صلح و امنیت و عدالت را در جهان برقرار بدارد و به بشریت خدمت کند. دلیلی هم وجود ندارد که انسان گمان کند او در این ادعا صادق نبوده است. او با ایمان صادقانه‌ای که به خدا داشت برای خویشتن مأموریتی قائل می شد که معتقد بود مورد خشنودی خدا است؛ و آن سرپرستی جهان متمدن به خاطر مبارزه با کجیها و بدیها و نشر راستیها و نیکیها بود. این عقیده را در نقوش برجسته‌ئی که در بنای تخت جمشید برجا نهاده به خوبی نشان داده است. در آنجا شاهنشاه ایران را می بینیم که با نماد (سمبل) بدی که به شکل جانور غول پیکر و افسانه‌یی اما زیبا و زیورمند و مردم فریب تصویر شده در جنگ است و در آستانه پیروزی بر آن قرار دارد. او که عمیقاً به حقانیت راه خویش ایمان داشت و خود را یگانه بر حق جهان مادی می شمرد در کتیبه بغستان چنین می گوید:

به توفیق اهورمزدا من سلطنت می کنم. این پادشاهی را اهورمزدا به من عطا کرده است. اینها هستند کشورهای که به یاری اهورمزدا به تسخیر من درآمده‌اند (نام ۲۳ کشور در اینجا ذکر شده است). همه به عنایت اهورمزدا از من فرمان می برند، باجهایشان را نزد من می آورند، و هر فرمانی به آنها بدهم، چه شب باشد و چه روز، به مورد اجرا می نهند. در این سرزمینها هر کس دوست بود به وسیله من نواخته شد و هر کس دشمن بود بر او سخت گرفتم. به یاری اهورمزدا مردم این سرزمینها قوانین مرا به مورد اجرا در می آورند و به آن گونه که به آنها فرمان می دهم رفتار می کنند. سلطنت را اهورمزدا به من عطا کرده است و اهورمزدا به من یاری کرده تا این سرزمینها به اطاعت من در آیند. ... همه دست آوردهای من به همت من و به یاری اهورمزدا و هر خدائی که وجود دارد، حاصل آمده است. اهورمزدا و ایزدان از این رو مرا یاری دادند که من ستمگر و دروغگو و فریبکار و متجاوز نبودم؛ من و خاندانم ستم پیشه نبودیم و زیردستان را نیاززدیم، بلکه بر طبق احکام و قوانین رفتار کردیم و ظلم و زورگویی را برافکنیم.

داریوش در این کتیبه بر یک نکته تأکید کرده که تا آن روز در جهان بی سابقه بود، و آن ابراز احترام به همه خدایان اقوام زیر سلطه اش بود (اهورمزدا و هر خدای دیگری که وجود دارد). این گفته نشان می دهد که داریوش برای همه خدایان و دینهای اقوام زیر سلطه احترام قائل بوده و برای ابراز این احترامش در این سند به وجود خدایان همه اقوام تصریح کرده

است. اگر در نظر بگیریم که چنین اعترافی از سوی شخصیتی است که کلیتِ آسیای میانه و خاورمیانه و شمال آفریقا و بخشی از اروپای شرقی را زیرنگین دارد و اختیاردار جان و مال مردم این سرزمینها است، آن وقت متوجه می‌شویم که شاهنشاهان هخامنشی در قبال آزادی عقیدهٔ دینی تا چه اندازه جلورفته بوده‌اند، و اقوام زیر سلطهٔ ایران تا چه اندازه از آزادی عقیدتی برخوردار بوده‌اند. این بیان داریوش، و نیز سند حقوق بشر کورش و بسیاری اسناد دیگر که از داریوش بازمانده است، نشان می‌دهد که دولت ایران در آن روزگاران، به تعبیر امروز، یک دولت «به‌تمام معنا لائیک» بوده، یعنی نه تنها با عقاید و ادیان مردم درون کشور کاری نداشته بلکه خویشتن را حامی همهٔ ادیان و عقاید موجود در جهان نیز می‌دانسته است (و این یکی را متن تورات و نوشته‌های مصریان باستان گواهی می‌دهد). او در نوشته‌هایش نگفته که من شاه پارس ام و سرزمینهای دیگر ملک من اند؛ بلکه نام هر کشوری را جداگانه با حفظ شخصیت حقوقی آن کشور در کنار پارس آورده است؛ او خودش را پرسی می‌داند، ولی پارس برای او یک کشوری است همچون هر کشور دیگری از کشورهای درون قلمرو شاهنشاهی. او در ذکر نام کشورهای تابعش از پارس شروع کرده و کشورهای تابع شاهنشاهی را یکی یکی نام برده است تا بر برابری حقوقی همهٔ آنها با پارس تأکید ورزیده باشد.

داریوش در کتیبهٔ نقش رستم چنان می‌نماید که تنها به آن هدف سلطنت می‌کند که راستی را در جهان برقرار بدارد و ناراستی را از جهان براندازد و دادگری و درست‌کرداری را به مردم جهان بیاموزد. وی در این کتیبه چنین می‌گوید:

من به عنایت اهورمزدا یار آنهایم که راستی را دوست دارند، و یار آنها نیستم که ناراستی را دوست دارند. خواست من آن نیست که زورمندان به ناتوانان بدی کنند. خواست من آن نیست که ناتوانان به زورمندان بدی کنند. آنچه راست است همان خواست من است. من یاور کسی نیستم که پیرو دروغ باشد. من خشم آور نیستم. هرچه به وقت خشم بر من بروز کند به نیروی فکرم آن را مهار می‌کنم. من به وقت خشم بر خودم کاملاً مسلط‌ام. کسی که با من همکاری کند بروفق همکاریش به او پاداش می‌دهم. کسی که آسیب می‌رساند بروفق آسیبی که رسانده باشد او را کیفر می‌دهم. خواست من نیست که به کسی گزندی برسد. خواست من نیست که کسی که گزندی می‌رساند بی کیفر بماند. هرچه کسی برضد کسی دیگر بگوید برای من قابل قبول نخواهد بود مگر که برای متقاعد کردن من دلیل و برهان بیاورد. هرچه کسی به قدر توانش برای خشنودی من انجام دهد مرا شاد و خشنود می‌سازد.

در این کتیبه‌ها داریوش یک مزدایسن تمام عیار جلوه می‌کند که برای نشر نیکی و

راستی و درستی و عدالت ظهور کرده و خدا او را یاری رسانده است. اما شگفت است که در هیچ‌جا او نامی از زرتشت به میان نیاورده است. ما علاقه داریم از خود پرسیم که آیا علت این غفلت تعمدی از ذکر نام زرتشت آن بوده که داریوش نمی‌توانسته نام هیچ موجودی را جز نام اهورمزدا بر بالای نام خود ببیند، حتی اگر این نام به زرتشت تعلق داشته باشد؟ در اینکه او زرتشت را می‌شناخته و پیرو تعالیم زرتشت بوده جای هیچ مجادله‌ئی نیست. سخنان او شباهت به سخنان زرتشت دارد، آنچه می‌گوید را از تعالیم زرتشت آموخته است، و اصطلاحات و تعبیرهایی که در سنگنبشته‌هایش به کار برده عموماً گواه آنست که او یک زرتشتی بوده و به زرتشت و تعالیمش ارادت خاص داشته است.

البته ما می‌توانیم تصور کنیم که تقدس شخصیت هنوز در ایران رواج نیافته نبوده، و آن تقدسی که زرتشت در زمان ساسانی کسب کرد در زمان هخامنشی معنا نداشته، بلکه همه تقدسها از آن اهورمزدا بوده، و به همین دلیل بوده که داریوش نامی از زرتشت به میان نیاورده است. این با تعالیم زرتشت همخوانی کامل دارد. ولی اگر این احتمال را از نظر دور بداریم، حق داریم که از خودمان پرسیم که آیا برای داریوش همه کس و همه چیز هیچ‌اند و او همه چیز؟ او در کتیبه بغستان در عین اینکه از فرماندهان شایسته‌ئی که مأمور سرکوب شورشها بوده‌اند نام می‌برد، از آنها نه به عنوان دوست بلکه با عبارت «بندک» (وابسته/ فرمان‌بر) یاد می‌کند. او در این کتیبه تصریح دارد که دست‌آوردهایش را همه خودش و به یاری اهورمزدا به دست آورده، یعنی کسی در آن حد نبوده که او را یاری دهد؛ و تنها یاور او اهورمزدا بوده و بس؛ ولی ضمن نام بردن از یکی یکی شش تن یاورانش از آنها قدردانی نموده و به آیندگانش توصیه کرده که خاندانهای اینها را گرمی بدارند.

پیروزی غرور می‌آورد و سبب می‌شود که انسان پیروزمند خودش را از همه حیث برتر و بهتر از دیگران بیندارد و تفرّد خاصی برای خودش قائل شود. این غرور از خصایص ذاتی انسان است و هیچ فردی در روی زمین از آن مُبرّا نیست. ولی فضیلت از آن انسانی است که به‌رغم غرور پیروزی و احساس تفرّد و یکتایی و بی‌همتایی، خودش را بت نکند، نماینده آسمان و اراده خدایان نشمارد، و انتظار نداشته باشد که همگان وی را مقدس بشمارند. نه تنها داریوش بلکه همه زورمندان خاورمیانه چنان تفرّدی را برای خودشان قائل بوده‌اند و هستند. آنها برای پیروز شدنشان از یاری دیگران مدد می‌جویند و وقتی پیروز شدند همه پیروزی را از آن خود می‌دانند، و نمی‌توانند کس دیگری را در پیروزی‌شان سهیم ببینند. ولی در خاورمیانه خارج از ایران سنت چنین بوده که رهبر پیروزمند از خویشان بتی بسازد و آن بت

را بپرستد و از همگان بخواهد که آن را بپرستند همان گونه که خدا را می پرستند. به هر کدام از سلطه‌گران پیروزمند در خاورمیانه که بنگریم خواهیم دید که خویشتن را شایسته‌ترین فرد روی زمین برای حکومت کردن می پندارد و همه کس و همه چیز را در برابر خودش هیچ می انگارد، و با این دید از همگان می خواهد که او را بستانند و بپرستند. اگر او مدعی ایمان داری و خداشناسی هم باشد، و قلباً هم خداشناس و خداپرست باشد، و در عمل هم تبلیغ‌گر و حامی انصاف و عدل باشد، باز هم وقتی به اعماق روحش غور کنیم خواهیم دید که او در درون خودش از خودش یک خدائی ساخته است و از همگان انتظار دارد علاوه بر خدای آسمانها خدائی که در او هست را نیز مورد پرستش قرار دهند. هر کس حاضر به پرستش بت او نشود در نظر او مخالف اراده خدا است؛ زیرا او می پندارد که آنچه دارد خدا به خاطر خدا دوستیش به او داده است و کسانی که او را نستانند و نپرستند، چون اراده خدا را کفران کرده‌اند درخور تکفیر و نابود شدن‌اند و باید از صحنه روزگار محو شوند. نه تنها در دنیای باستان بلکه امروز نیز چنین است. آن کسانی که با ادعای تولیت و سرپرستی دین و نمایندگی خدا وارد صحنه فعالیت اجتماعی می شوند و مدعی‌اند که آمده‌اند تا پرستش انسانها را برانندازند و چنان بستری را فراهم آورند که هیچ موجودی جز خدا قدسیت نداشته باشد، وقتی به عملکردشان در زمان قدرتمداری بنگریم خواهیم دید که اینها خواه و ناخواه خود شیفته شده‌اند و خودشان را به جای خدا نهاده‌اند و خدائی که از او سخن می گویند نفسِ اماره خودشان است؛ و از انسانها انتظار دارند که این نفس را بپرستند و بی چون و چرا در اطاعت او باشند و چشم و گوش بسته از خواسته‌های او تقلید کنند و هر چه او تعلیم داد را اجرا کنند.

فضیلت داریوش - که راه و رسم حکومتگری را از تعالیم زرتشت و کشورداری کوروش آموخته بود - در آن بود که با وجود همه غروری که داشت از مردم نخواست که او را بپرستند بلکه به همه رعایایش توصیه می کرد که خدا را بستانند و بپرستند و همچون او دادگر و مهرپرور باشند و دروغ و ستم و زورگویی را در خود راه ندهند و راستی پیشه کنند تا مورد عنایت خدای جهان واقع شوند. اگر او همواره با تکرار مکرر تأکید می کند که هر چه دارد و هر چه به دست آورده به عنایت اهورمزدا بوده است، در واقع می خواهد به انسانها این درس را بدهد که همه چیز از اهورمزدا است و انسان در برابر اهورمزدا هیچ است، حتی اگر این انسان شخصیتی چون داریوش باشد. وی در شرح پیروزیهایش بر دشمنان و مدعیان سلطنت هیچ جا نگفته که من پیروز شدم، بلکه بار بار تأکید می کند که اهورمزدا سپاه مرا به پیروزی رساند و اهورمزدا دشمن مرا شکست داد.

انسان زمانی به فضیلت داریوش پی می‌برد که او را با کسی چون اسکندر مقدونی مقایسه کند. اسکندر - چنانکه در جای خود خواهیم دید - همینکه در خاورمیانه پیروز شد، صراحتاً خودش را خدا نامید و از افسران و همه مردم خواست که او را مثل خدا مورد پرستش قرار دهند و در حضور او سجده کنند. او حتی انتساب خویش به پدرش را نیز نفی کرد و ادعا کرد که خدا از آسمان پائین آمده با مادرش همبستر شده است و او تخمه خدای آسمان است و باید همگان وی را خدا بدانند و بپرستند. لیکن داریوش در کتیبه‌هایش هیچ‌جا ادعا نکرد که خدازاده است یا با خدا ارتباط دارد، یا دارای تقدسی خاص است، یا از طرف خدا مأموریتی ویژه دارد. بلکه همه‌جا تأکید نمود که چون مطیع خدا است خدا به او عنایت دارد و همه پیروزی‌هایش به آن خاطر حاصل آمده که درست کردار و راست‌گو بوده و با بدیها مخالفت ورزیده و هدفش آن بوده که دروغ و بدی را از جهان براندازد. یعنی او در کتیبه‌هایش بار بار تلقین می‌کند که انسان باید مثل او ستاینده نیکبها و ستیزنده با بدیها باشد. داریوش هم اگر مثل اسکندر ادعای خدایی کرده بود، یا اگر مثل شاهان سامی ادعای نیمه‌خدایی و پیامبری کرده بود، کسی به او اعتراض نمی‌کرد؛ ولی او یک ایرانی و یک مزدایسن بود و هیچ‌گاه نخواست که خودش را از حد یک انسان فراتر بداند. او همه حقایقها را از آن خودش می‌دانست، ولی حقایقی که یک انسان برتر می‌تواند داشته باشد. او در همه‌جا خودش را یک انسان مزدپرست و یک بنده راستین خدا و یک شاه نیرومند و مطاع معرفی نموده و جز این هیچ ادعائی نکرده است.

فضیلتی که شاهان ایران بر شاهان جهان قدیم داشته‌اند در همین نکته ظریف نهفته است، و این فضیلت فقط مخصوص شاهان ایران است. جز شاهان ایران همه شاهان خاورمیانه از شاهان بزرگ کلد و آشور و مصر گرفته تا شاهان کوچک شهرهای شام از جمله اورشلیم، خودشان را خدازاده و خدا یا نیمچه خدا و فرستاده ویژه خدا می‌دانسته و به آن ادعا تصریح می‌کرده‌اند. به عنوان مثال داوود و سلیمان - دوتن از معروف‌ترین شاهان اورشلیم - می‌گفتند که ما موران بلاواسطه خدایشان یهوه هستیم و خدا همواره با آنها سخن می‌گوید و راهنمایی می‌کند و قوانین و مقررات آسمانی را تحویلشان می‌دهد تا در میان قوم اسرائیل به اجرا بگذارند. پیش و پس از آنها همه شاهان کلد و آشور تصریح می‌کردند که پیامبر خدای خودشان‌اند و از پیش خدایشان الواح آماده تحویل می‌گرفتند تا مردم بر اساس دستورهای که در آن نوشته شده بود برای این شاهان بندگی کنند. پس از اینها نیز هر کدام از شخصیت‌های برجسته سامی که در صدد کسب قدرت بوده خودش را فرستاده خدای آسمان

پیامبر) اعلام می داشته و به این وسیله تقدسی آسمانی کسب می کرده است. ایران در زمان داریوش تنها ابرقدرت سیاسی جهان و حاکم بلامنازع خاورمیانه بود. مرزهای امپراتوری داریوش از سیردریا (سیحون) و پنجاب در شرق، تا بالکان و سواحل و جزایر مدیترانه و دره نیل در غرب، و از سرزمینهای دوسوی دریای خزر در شمال تا یمن و اریتره و نیمی از سودان در جنوب گسترده بود. شاهنشاهی ئی به وسعت شاهنشاهی ایران را جهان باستان به چشم ندیده است. اینها هستند کشورهای که داریوش در کتیبه نقش رستم از آنها به عنوان ایالات شاهنشاهی نام می برد: پارس، ماد، خوزستان، پارت، هرات، باختریه، سغد، خوارزم، زرنگ (سیستان)، آرَخَوَتِیَه (غزنی و قندهار)، هندوش (سند)، تنگوش (پنجاب)، گندار (کابل و پشاور)، سگه هوم خوار (نواحی سیحون)، سگه تیزخود (شمال رود ارس)، بابل و آشور (عراق و شام)، عربستان، مُدرايَه (مصر و سودان)، ارمنستان، کت پتوگه، لیدیَه، ایونیَه (سواحل غربی اناتولی)، سگه پاردریا (شمال دریای سیاه)، سکودر (مقدونیه)، ایونیَه تکابَر (بلغارستان و رومانی)، پوتایَه (لیبیا)، کوشیَه (حبشه)، مکه (مکران)، کرکه (تونس). نگاهی به کشورهای که در سده بیستم مسیحی در جهان به وجود آمدند کافی است که ما به عظمت کشور داریوش پی ببریم. کشورهای امروزی که در آن روزگار و تا ۱۷۰ سال دیگر در درون مرزهای کشور شاهنشاهی ایران قرار داشتند عبارت اند از: تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، افغانستان، پاکستان، ایران، آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، ترکیه، بلغارستان، قبرس، نیم بیشتر خاک یونان امروزی به اضافه جزایر کریت و مالت و رودس و جزایر دریای ایژه، عراق، سوریه، لبنان، اسرائیل، فلسطین، اردن، مصر، لیبیا، تونس، به اضافه سواحل جنوبی و غربی خلیج فارس.

داریوش بزرگ که به گواهی تاریخی یکی از درخشانترین چهره‌های سیاسی جهان، و باتدبیرترین، قاطعترین، و پر قدرتترین پادشاهی است که چشم جهان تا کنون به خود دیده است، در آن مرحله زمانی شایسته‌ترین شخصیت برای رهبری آن سرزمین پهناوری بود که در زیر نگین داشت. او خودش اهمیت خویشتن را به خوبی درک می کرد، به توانایی هایش واقف بود و عیوب خویش را نیز می شناخت (این را در سنگ نبشته استخر بر آرامگاه خویش، که پس از این خواهیم خواند، آورده است)؛ و برنامه‌های کاملاً روشن و مشخصی برای اداره این جهان پهناور داشت. شاید اقدام او برای براندازی سلطنت بردیه، علاوه بر رقابت خاندانی، ناشی از همین درک و برنامه او بوده است. شاید هم بردیه واقعاً شایسته‌ترین جانشینی کوروش و کام‌بوجیه نبوده است.

داریوش به‌عنوان یگانه شاه جهان و مالک زمین و خزائن و گنجینه‌های روی زمین به خودش حق می‌داد که ذخایر موجود در گنج‌خانه‌های جهان را به گنج‌خانه شاهنشاهی انتقال دهد و آنها را در اداره امور جهان به کار گیرد؛ او به خودش حق می‌داد که از اقوام تابعش بخواهد که پیوسته بخشهایی از ثمره کار و تلاششان را به‌عنوان باج و خراج به‌دربار او بفرستند و فرزندان‌شان را برای خدمت در ارتش شاهنشاهی و ادای وظیفه در حفظ صلح و امنیت جهانی در اختیار او بگذارند تا او بتواند از تمدن بشری و ارزشهای تمدنی پاسداری کند و امنیت و آرامش را برای همه مردم خاورمیانه تأمین نماید. مالیاتهایی که او از مردم می‌گرفت بهای ثبات و آرامشی بود که او در جهان برقرار کرده بود. او حتی خودش را پدر تمدن جهانی تصور می‌کرد و به‌همین خاطر هم بود که در گزارشهای یونانیان می‌بینیم که او طبق دستورالعملهایی ملل تابعه را از بسیاری از کارهای نابخردانه و ضدتمدنی منع می‌کرد. چنانکه بنوشته ژوستین، داریوش بزرگ وقتی شنید که مردمی در تونس در مراسم عبادی‌شان کودکانشان را تقدیم خدایانشان می‌دارند و به‌خاطر رضای خدایانشان سر می‌برند، و شنید که مردمی در آنجا گوشت سگ می‌خورند، مأمورانی را به‌قرطاجنه در شمال آفریقا فرستاد و به یونانیان و فینیقی‌های این شهر دستور داد که از خوردن گوشت سگ و قربانی کردن انسان در پیشگاه خدایان خودداری کنند.<sup>۱</sup>

او در دو سال نخست سلطنتش در مقابله با شورشها خشن عمل کرد و همه مخالفان خود را (کسانی که آنها را دروغگویان و مردم‌فریبان خواند) بی‌رحمانه نابود کرد؛ و این ضرورتی بود که پاسداری از نظام شاهنشاهی و تمدن جهانی اقتضا می‌کرد؛ اما پس از تثبیت قدرتش شیوه عطوفت‌آمیز کوروش را در پیش گرفت، آزادیهای عقیدتی و فرهنگی اقوام زیر سلطه را به‌همان نحوی که در زمان کوروش بود برقرار نمود، و خدایان و آداب و رسوم و فرهنگهای اقوام دیگر را به رسمیت شناخته مورد احترام قرار داد. احترام او به عقائد و آداب و رسوم اقوام زیر سلطه به‌حدی بود که به‌دستور او در این سرزمینها با هزینه سلطنتی معبدها برپا می‌شد، و به‌دستور او برای معبدها اموال و املاک وقفی در نظر گرفته می‌شد. گرچه ما حتم داریم که داریوش این شیوه را به‌قصد جلب اطاعت و حمایت مردم و رهبران دینی کشورهای زیر سلطه در پیش گرفت، اما این شیوه از آزاداندیشی شخص داریوش ناشی می‌شد که یک ایرانی مزدایسن بود. تأثیری که شیوه آزادمنشانه او داشت بسیار ثمربخش بود و از او در میان همه اقوام خاورمیانه یک شخصیت متدین و خداشناس و مقدس و طاهر ساخت که همگان او

را قلباً دوست می‌داشتند. این از آن‌رو بود که در جهانی که مردم عادت کرده بودند که برای از میان بردن ادیان و خدایان همدیگر به‌طور دائم در ستیز متقابل و درگیر نابودسازی یکدیگر باشند، شیوهٔ پدران و آزادمنشان و انسان‌دوستانهٔ داریوش بزرگ به‌گونه‌ئی بود که هر قومی می‌پنداشت که داریوش بر دین او است و از خدای او پیروی می‌کند. در اثر همین سیاست حکیمانه بود که در مصر او را فرزند نیت و برادر رع و از تبار فرعونان دانستند و به‌عنوان یک فرعون مقدس مورد تقدیس قرار دادند؛ و در یونان او را کم و بیش همپایهٔ خدای بزرگ یونانیان شمرده «شاه شاهان» و «شاه بزرگ» لقب دادند (و این لقبی بود که در یونان مخصوص زئوس بود)، و اندیشمندان یونانی وی را تا سرحد تقدیس ستودند.

پس از کوروش بزرگ هیچ رهبر سیاسی‌ئی را در تاریخ جهان سراغ نداریم که به‌اندازهٔ داریوش از طرف اقوام زیر سلطه مورد احترام قرار گرفته باشد و همگان در همه‌جا چهرهٔ یک انسان مقدس را در او دیده باشند. علت این تقدس و احترام همان است که کوروش و داریوش نظامی را در جهان زیر سلطهٔ دولت هخامنشی برقرار کردند که امنیت و آرامش و آسایش را برای همگان به‌ارمغان آورد و به‌دوران ستیزه‌های اقوام و ملل برای مدت‌ها پایان داد، و صلح همگانی را برقرار کرد تا همگان در سایهٔ این آرامش و امنیت به‌کار و سازندگی ادامه دهند.